

---

## کلاسنامه

ساعاتی در کلاس درس ادبی ، تاریخی

دکتر علی مرزبان راد  
گروه زبان و ادبیات فارسی

---

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . . . لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ

### ساعت اول

با ورود استاد به کلاس حدود ۴۵ دانشجوی مشتاق درس احتراماً " برمی‌خیزند و می‌نشینند . دانشجویان از روش تدریس استاد که بدانان مجال بحث و انتقاد می‌دهد شاد و خستود به نظر می‌رسند .

استاد می‌خواهد به درس بپردازد که دانشجویی در را می‌گشاید و خطاب به استاد : سلام . . . اجازه می‌فرمایید ؟

استاد : سلام علیکم . . . لطفاً " بنشینید .

دانشجویی دیگر در را باز می‌کند . . . استاد : سلام عرض می‌کنم . . . استاد کمی متغیر می‌شود ، ولی با زبانی خوش و رویی گشاده می‌گوید : دانشجویان عزیز غالباً " می-دانید که نخستین کلام اسلامیان در برخورد با یکدیگر شعار مقدس و فرخنده ( سلام ) و از آن کاملتر (سلام علیکم) است . . . بی‌شک جملاتی بسان سلام عرض می‌کنم . . . تعظیم عرض کردم . . . صبح بخیر عرض شد . . . پسندیده و خوشایند نیستند . و اما درس این ساعت : بسم الله الرحمن الرحيم . . . دانشجویان شاید بدانید که موضوع درس امروز ما بحث و بررسی دربارهٔ نامورترین شاه ایران باستان : خسرو انوشیروان ساسانی و عدالت او است ! تعجب نکنید او در ادبیات عربی و فارسی ضرب‌المثل عدالت است چنانکه حاتم طایی ضرب‌المثل سخاوت و رستم زال ضرب‌المثل شجاعت . . . به گواهی تاریخ ، خسرو انوشیروان در سال ۴۹۹- میلادی دیده به جهان . . .

دانشجویی دیگر در را باز می‌کند . . . اجازه ورود و نشستن می‌خواهد . . .  
استاد خطاب به دانشجویان . . . برادران لطفاً " اول وقت بیایید و اگر بعلتی دیر  
آمدید آهسته در را بکشایید و بنشینید تا وقت ضایع نشود . . .

گفتیم بحث ما راجع به خسرو انوشروان و دادگری او است . بنا به نوشته<sup>۶</sup> بیشتر  
مورخان ، او در سال ۴۹۹ - میلادی دیده به جهان گشود ، حدود هشتاد سال زندگی  
نمود ، چهل و هشت سال با اقتدار پادشاهی کرد ، و در سال ۵۹۷ - میلادی درگذشت<sup>۷</sup> .  
وی در فرهنگ عربی و فارسی به عدالت شهرت یافته است . . . عدالت چه گوهری بی‌عدیل  
و گرانبها ، بهین منش هر فرمانروا ! گوهری که آخرین پیامبر خدا محمد بن عبدالله صلی  
الله علیه و آله - ( صلوات رسای دانشجویان . . . ) آن را چنین توصیف کرده است :

فردباهوش و نکته‌سنجی از امیرالمومنین علی - علیه‌السلام - می‌پرسد : آیا عدالت  
برتر است یا بخشش ؟ امام علی - ع - در پاسخ می‌گوید : عدل جریانها را در مجرای  
طبیعی خود قرار می‌دهد و بخشش جریانها را از مجرای طبیعی خود خارج می‌سازد . . .  
دیگر آن که . . . عدالت قانونی است عام . و مدیر و مدبری است کلی و شامل که همه  
اجتماع را در بر می‌گیرد . . . اما جود یک حالت استثنایی و غیر کلی است که نمی‌شود بر  
آن حساب کرد . . . و نتیجه گرفت که عدالت برتر از سخاوت است<sup>۸</sup> .

سعدی شیرازی - رحمه‌الله علیه - فرمانروای زمان خود را چنین اندرز می‌دهد :

بی نوبتند ملوک اندرین سپنج سرای کنون که نوبت تست‌ای ملک به عدل‌گرای<sup>۹</sup> . . .  
یکی از دانشجویان با کسب اجازه می‌پرسد : آیا انوشروان واقعا " عادل بوده است ؟  
استاد : نه جانم . . . او عادل نبوده است . اصلاً " نظام شاهنشاهی به عبارت بهتر  
نظام ستمشاهی با عدالت سازگار نیست ، تا آنجا که ما خبر داریم اولین خشت بنای  
حکومت در آیین ستمشاهی کج نهاده می‌شود ، یعنی نخستین گام سر سلسله<sup>۱۰</sup> شاهان برای  
رسیدن به تاج و تخت غالباً " همراه است با کشتار و خونریزی . . . از این رو انتظار دادگری  
از دار و دسته شاهان انتظاری بی‌په‌په است . انوشروان هم شاهی بوده از خیل دیگر  
شاهان ، منتها با قدرت و شهرتی بیش از دیگران . به‌گواهی تاریخ داستانهای بی‌کانونوشروان  
را به دادگری معروف ساخته‌اند ، سالها پس از مرگ او ساخته شده و بر سر زبانها و قلمها  
افتاده‌اند ! از میان داستانهای گوناگون و نوشته‌های فراوان می‌توان گفت سه موضوع بیش  
از همه عدالت‌ساز بوده‌اند :

اولی قولی است منسوب به رسول الله - صلوات الله علیه و آله - . . . ( صلوات  
رسای دانشجویان - با این بیان : **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ مَلِكٍ عَادِلٍ وَ هُوَ انوشروان** .

دیگری: داستان معروف اعوجاج ایوان مداین است به علت وجود کلبهٔ پیر زال  
سومی: قصهٔ نصب زنگ عدالت است در ایوان مداین...  
دانشجویی بابلند کردن دست و کسب اجازه:  
همین سه موضوع یاد شده در برخی کتابهای درسی هم آمده‌اند...  
استاد: درست است و اگر بیشتر مطالعه و تحقیق کنید خواهید دید که در کتب غیر  
درسی هم فراوان نقل شده‌اند...  
دانشجویی دیگر پس از کسب اجازه... شاعران و نویسندگان از انتشار این داستان  
چه سودی می‌بردند؟

استاد خطاب به دانشجویان: کی می‌داند؟

یکی از دانشجویان... این داستانها را قلم همزدان درباری در ستایش از شاهان  
شهرت طلب به رشته سخن می‌کشیدند تا به مال و جاه برسند، ملک الشعراي دربار شوند،  
با کسب درآمدهای هنگفت ظروف آشپزخانه خود را از طلا و نقره بسازند؛ چنانکه خاقانی  
شاعر نامور قرن ششم در وصف دارایی و تجملات عنصری ملک الشعراي دربار محمود غزنوی  
گوید:

شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری<sup>۶</sup>

استاد ضمن تصدیق گفته دانشجو می‌افزاید: گذشته از آنچه شما گفتید شاعران و  
نویسندگان هدف‌های دیگری هم داشته‌اند... از جمله می‌خواسته‌اند با یاد خیر از  
فرمانروایان سلف، با ستایش و تمجید از کسانی که به عدالت، سخاوت، جوانمردی...  
مشهور بوده‌اند فرمانروایان عصر خویش را بدین صفات پسندیده تشویق و ترغیب کنند و  
از ستمگریها و ددمنشیهای شاهانه باز دارند. چنان که ایلخانان خونریز مغول و تیموری  
پس از چندی حکومت در ایران، معاشرت و مشاورت با اهل فضل و فضیلت، و مطالعه شرح  
حال فرمانروایان خوشنام گذشته... کم‌کم خوی درندگی و شه‌منشی را از سر بیرون کردند  
و در سلک آدمیان درآمدند تا آنجا که برخی آنان مسلمان شدند و گامهایی سودمند هم  
برداشتند. و به قول سعدی:

سگ اصحاب کهف روزی چند بی نیکان گرفت و مردم شد

پاری اجازه دهید بهر دایم به سه موضوع مانحن‌فیه که انوشروان را به دادگری  
شهرهٔ آفاق ساخته‌اند، از جمله پیش‌آمدهای روزگار آن که رسول‌الله - صلی الله علیه و  
آله - (صلوات رسای دانشجویان) در چهلمین سال پادشاهی انوشروان به جهان آمد.  
این رویداد انگیزه‌ای شد تا مورخان مسلمان هوادار شاهان چنان حدیثی الفتزا را بسازند!  
ظاهراً "در پدید آمدن این گونه مطالب سه عامل بیش موثر بوده‌اند: نخست آن‌که

محبان اسلام و ایران به سبب حب دینی و ملی می‌پنداشتند که برای ایجاد و استحکام رشته مودت میان اسلام و ایران جعل مطالب وحدت‌انگیز خالی از ثواب نیست .  
دیگر خوش‌بینی و زودباوری گویندگان و نویسندگان یکی پس از دیگری به گفتار و نوشتار پیشینیان بوده است .

سه‌دیگر آنکه شاعران و نویسندگان خیراندیش و فرجام‌نکر با ستایش از صفات عالیه انسانی مانند عدالت ، سخاوت ، گذشت و جوانمردی . . . و تمجید از دارندگان این صفات می‌کوشیدند . زمامداران عصر خویش را به اخلاق حمیده متخلق سازند و به اعمال صالحه گرایش دهند .

یکی از دانشجویان پس از کسب اجازه : حدیث منسوب به رسول الله ص را اولین بار چه کسی به زبان قلم آورده است ؟

استاد : قدیمترین چابیی که من این حدیث را دیده‌ام در ترجمه<sup>۶</sup> تفسیر کبیر طبری است ( متوفی ۳۱۰ - ق ) که آن را بدون ذکر ماخذ بدین گونه نقل کرده‌اند . در مولود پیغامبر صلی الله علیه ( و آله ) و سلم . اما پیغامبر ما اندر روزگار نوشروان در وجود آمد . چنانکه پیغمبر گفت : ولدت فی زمن ملک عادل و هوانوشروان<sup>۷</sup> گفت من اندر زمانه ملکی عادل بزادم از مادر و این ملک داد ده نوشروان بود ."

از این قرار ظهور حدیث حدودسه قرن پس از رحلت پیامبر - ص - بوده است . و اما در دیگر کتب فارسی ، این حدیث نخستین مرتبه در تاریخ بلعمی ( تالیف در سال ۳۵۲ - ق ) باز هم بدون ذکر ماخذ نقل گردیده است<sup>۸</sup> . پس از طبری و بلعمی ، دیگر مورخان و شاعران یکی پس از دیگری عین حدیث یا مفهوم آن را باز گفتند و باز نوشتند و انوشروان را به عدالت بلندآوازه‌تر نمودند . از جمله منوچهری دامغانی ( متوفی ۴۳۲ - ق ) با توجه به همین حدیث در وصف ممدوح خود گوید :

همی نازم به عهد میر مسعود      چو پیغمبر به نوشروان عادل<sup>۹</sup>

و امیر معزی ( متوفی ۵۲۰ - ق ) گوید :

اگر شکر فراوان کرد پیغمبر که مولودش      پدید آمد در ایام شهی عادل چونوشروان<sup>۱۰</sup>  
کنون آن شکر یزدان را بود برامتشروا جب      که شاهی چون ملک سلطان پدید آورد در کیهان  
وسعدی شیرازی ( متوفی ۶۹۱ - ق ) گوید :

سزد گر به دورش بنازم چنان      که سید به دوران نوشین روان<sup>۱۱</sup>

دانشجویی دیگر : با کسب اجازه از استاد : ( نوشین‌روان ) هم درست است ؟

استاد : تلفظ درست این واژه : ( انوش روان ) است به معنی بیمرگ روان و مخفف آن ( نوشروان ) که بعداً " به صورتهای ( انوشیروان ، نوشیروان ، نوشین‌روان ) هم به‌کار

رفته است .

دیگری پس از کسب اجازه . . . استاد لطفاً " داستان ایوان مدائن را با ذکر ماخذ مختصراً " توضیح دهید .

استاد : تا آنجا که من خبر دارم این داستان را نخستین مرتبه علی بن حسین مسعودی ( متوفی ۳۴۶ هـ - ق ) در کتاب مشهور خویش به نام ( مروج الذهب ) نقل کرده است!<sup>۱۲</sup>

ملاحظه می‌کنید این داستان هم حدود چهار صد سال پس از مرگ انوشروان ساخته شده . . . و خلاصه داستان به زبان فارسی این که فرستاده‌ای از روم با هدایا به ایران آمد . از دیدن کاخ مداین با آن همه شکوه و جلال . . . در عین حال از خمیدگی و بد-نمایی گوشه‌ای از آن ، سخت متعجب شد ، علت را پرسید . در پاسخ گفتند : آنجا کلبه‌ی پیر زالی است که هنگام ساختن ایوان ، راضی به فروش نگرديد و انوشروان هم او را به فروش مجبور نکرد ، از این رو ایوان چنین خمیده و بدنما مانده است . رومی گفت : هم اکنون این کجی و بدنمایی از خوش‌نمایی و راستی بهتر است . . .

استاد می‌افزاید . . . این داستان هم با مقداری اختلاف و شاخ و برگ اضافی در برخی کتب عربی و فارسی نوشته شده و به نوبت خود انوشروان را دادگتر جلوه داده است . . . حتی مورخی با نام فخر مدبر در کتاب خود موسوم به آداب الحرب والشجاعه که میان سالهای ( ۶۱۵ تا ۶۲۲ هـ - ق ) نوشته است با نقل همین حکایت ، عدالت انوشروان را عجیب‌تر از عدالت امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - می‌شمرد!<sup>۱۳</sup>

شگفت‌انگیزتر آن که برتری عدالت را از زبان خود امام علی - ع - نقل می‌کند . یکی از دانشجویان : استاد اجازه می‌فرمایید . . . به نظر من دروغ شاخدار گزافه‌گویی همین مورخ است . . .

( خنده دانشجویان . . . )

استاد : ناگفته نماند برخی صاحبان قلم که انوشروان را به عدالت شناسانده‌اند گه‌گاه حکایاتی حاکی از بیعدالتی شاهانه هم به وی نسبت داده‌اند . از جمله فردوسی طوسی داستانی عبرت‌انگیز با عنوان ( گرفتن نوشیروان دژسقیلا و سرگذشت کفشگر<sup>۱۴</sup> ) را به رشته نظم کشیده است که خلاصه‌اش این است :

در یکی از اوقات که خسرو انوشروان سرگرم نبرد با رومیان بود ، برای تهیه‌ی ساز و برگ سپاه و ادامه زد و خورد به سیصد هزار درم نیازمند شد ، خسرو به بزرگمهر فرمود برود و آن مقدار درم را از جایی به دست آورد . بزرگمهر به کار پرداخت . پس از تفحص کفشگری را یافتند که آن مقدار درم را پرداخت و در عوض خواهش کرد که به او اجازه

دهند فرزندش را به فرهنگیان بسپارد تا کسب دانش کند و در ردیف دبیران درآید . خسرو نخست از کمک کفشگر خرم شد ولی پس از آن که درخواست او را از زبان بزرگمهر شنید سخت برآشفته و با تشدد فرمود بروند و درمها را به کفشگر باز گردانند . مبادا فرزند شاه پس از رسیدن به مقام سلطنت به کفشگر بچه‌ای محتاج گردد و خسرو را به علت عدول از آیین پادشاهی نفرین کنند ! - طبقات پایین اجتماع حق تحصیل دانش و فرهنگ را نداشتند - به فرموده عمل کردند و دل کفشگر را با باز گردانیدن درم پر غم گردانیدند ! با صدای زنگ دانشکده کلاس تعطیل می‌گردد .

### ساعت دوم

(کلاس با همان هیات ساعت قبل تشکیل می‌یابد .)

دانشجویان و استاد در جای خود می‌نشینند . . . .

باز دو سه تن از دانشجویان دیر می‌آیند . . . سلام می‌کنند . . . جواب می‌شنوند . . .

آرام در جای خود می‌نشینند . . . .

استاد : بسم الله الرحمن الرحيم

و اما زنجیر عدالت . . . سومین موضوع عدالت‌ساز .

خلاصه داستان این که به دستور انوشروان زنجیری از طلا و مس از اندرون کاخ به بیرون کشیده می‌شود تا اگر کسی را ستمی برسد زنجیر مسی را از بیرون کاخ به جنبش و صدا درآورد و شاه بشنود و شخصا " دادخواهی و رفع ستم کند !

این قصه را نخستین بار نویسنده عربی زبان یعنی قاضی رشیدبن زبیر در کتاب خود با نام ذخائر والتحف<sup>۱۵</sup> ( در سال ۴۶۳ - هـ - ق ) درج کرده است .

آنگاه باگذشت زمان ، باشاخ و برگهای گوناگون در کتب دیگران نقل شده و برآوازه دادگری انوشروان افزوده است . و در زبان فارسی نخستین ناقل داستان ، مؤلف سیاستنامه<sup>۱۶</sup> ( متوفی ۴۸۵ - ه - ق ) است . او داستان را با ذوق و سلیقه درباری خویش تغییر داده و مظلوم دادخواه را خری از آن یک گازر به قلم آورده است که پشت خود را به زنجیر عدالت می‌مالد و بانگ جرس را به گوش شاه می‌رساند و او شخصا " به دادخواهی و رفع ظلم از خرم مظلوم می‌پردازد !

یکی از دانشجویان از استاد می‌پرسد : از این قرار ما با چه دیدی به انوشروان

بنگریم ؟ و درباره او چگونه داوری کنیم ؟

استاد : با عین عدالت . . . عدالت به ما حکم می‌کند که در مذمت و محمدمت از

دشمن و دوست بیش از حد استحقاق یکی را ننکوهمیم و دیگری را نستاییم . انوشروان هر چند دادگر نبوده است و داستانهایی که او را به دادگری شهره آفاق ساخته‌اند غالباً " ساختگی‌اند . . . اما در روزگار فرمانروایی او کارهایی سودمند هم انجام گرفته است که نمی‌توان آنها را ندیده گرفت . زیرا ما مسلمانیم و پیرو آیین عدالت گستر اسلام . قرآن می‌فرماید: **وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ**<sup>۱۷</sup>؛ یعنی هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید با عدالت داوری کنید .

دانشجویی خطاب به استاد: اگر اجازه بفرمایید من هم آیه‌ای دیگر درباره عدالت از حفظ بخوانم استاد: نیکوست . . . دانشجو: . . . **لَا يَجْرِمُكُمْ شَتَانُ قَوْمٍ عَلَى الْاَتْعَدِلُوا ، اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى**<sup>۱۸</sup> . . . یعنی دشمنی با قومی شما را واندارد که دادگری نکنید ، دادگری کنید ، آن به تقوی نزدیکتر است .

استاد : مرحبا ، آفرین . . . وی افزایش شایسته است در این عصر فرخنده که از برکت پیروزی انقلاب اسلامی ما ، آفتاب اسلام ، جهانیان را حیاتی تازه بخشیده است . . . دانشجویان متعهد به اسلام بیش از گذشته با قرآن محید آشنا شوند . . . رفته رفته آیات قرآن را حفظ کنند ، معنی آنها را به حافظه بسپارند ، از همه مهمتر آن که به احکام قرآن عمل کنند و به قول اقبال پاکستانی رحمة الله علیه :

گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن  
نیست راهی جز به قرآن زیستن  
باری از اقوال افسانه‌ای وبی‌ماخذ که بگذریم در برابر شاهکارها و جنایات انوشروان سزاوار است که بهین کارهای واقعی و مستند او به هر نیتی که انجام داده است دور از حب و بغض یاد کنیم .

یکی از دانشجویان . . . منظورتان از جمله به هر نیتی که انجام داده ، چیست؟  
استاد : سئوالی دقیق کردی . . . پرسش به‌جا ، نموداری برحسته از معرفت و کمال پرسنده است . منظور این که اگر انوشروان یا دیگری عمل خیری انجام دهد و نیست و هدفش رسیدن به مال و مقام و شهرت باشد ارزش کارش به همین چیزها وابسته و محصور می‌گردد . اما اگر جهت خدمت به بندگان خدا و از آن بالاتر به نیت خدمت به بندگان خدا برای خشنودی خدا انجام دهد او را در آخرت پاداشی خدایی است . چنانکه رسول الله - صلوات الله علیه و آله - گفته است که ارزش کارها به نیت و سرانجام آنهاست .

رشته سخن که بدین جا رسید استاد پرسید : کدام دانشجوی این حدیث را به زبان عربی از بردارد؟ یکی . . . پس از کسب اجازه . . . من و می‌خواند : **إِنَّمَا الْاِعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ الْخَوَاتِيمُ**<sup>۱۹</sup>

استاد : آفرین به دانشجویان مطالعه‌گر و علاقه‌مند به اسلام .

امید آنکه فرزندان شایسته برای سلمان فارسی - رحمه الله علیه - بشمار آید .  
یکی از دانشجویان ... ببخشید استاد ... اگر ممکن است توضیحی کوتاه درباره  
سلمان فارسی بدهید . زیرا من این مرد بزرگوار اسلامی ایران را چنانکه شایسته شان او  
است مع الاسف نشناختم .

استاد : سلمان فارسی به عبارت دیگر سلمان محمدی از صحابه بزرگوار رسول الله  
پس از رحلت رسول الله از شیعیان وفادار به امام علی - ع - بوده است . منزلت نزد  
رسول الله به جایی رسیده بود که او را از خاندان خود شمرد و اعلام کرد : **سَلْمَانٌ مِّثَاهِلُ  
الْبَيْتِ**<sup>۲۰</sup>

آنگاه استاد نظری به کلاس می افکند و چون دانشجویان را مشتاق شنیدن می یابد  
رشته سخن را چنین ادامه می دهد :

علامه طباطبایی - رحمه الله علیه - در یک بحث روایتی از آخرین آیه سوره محمد  
- ص - چنین نوشته :

روزی رسول خدا - ص - این آیه را تلاوت کرد : **وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا** "غیرکم  
شما نمی گزیند . مردم برسیدند یا رسول خدا این قوم کیانند که اگر ما پشت به دین  
کنیم خدای - تعالی آنان را به جای ما می گذارد ؟ رسول خدا - ص - دست به شانه سلمان  
زد و فرمود این و قوم این مرد است . به خدایی که جانم به دست اوست اگر ایمان به خدا  
را در ثریا آویزان کرده باشند سرانجام مردمی از فارس آن را به دست می آورند ...<sup>۲۱</sup>

در لغتنامه دهخدا از سلمان فارسی چنین یاد شده است :<sup>۲۲</sup> شیخ طوسی ( متوفی  
۵۶۰ - ق ) در کتاب امالی از منصور بن رومی روایت کند که گفت امام جعفر صادق - ع -  
را گفتم ای مولای من ذکر سلمان فارسی را فراوان از شما می شنوم . سبب آن چیست ؟ در  
جواب فرمود ... سبب آن که من او را فراوان یاد می کنم این است که در او سه خصلت  
عظیم است ... اول آن که اختیار هوای امیرالمومنین - علیه السلام - بر هوای نفس  
خود کرد . دیگر دوست داشتن او فقرا را و اختیار او ایشان را بر اغنیا ... سوم محبت  
او به علم و علماء<sup>۲۳</sup> ...

خوب ... بازگردیم به موضوع اصلی ... گفتیم که در برابر ستمگریها و شاهکارهای  
انوشروان می سزد از بهین کارهای واقعی و مستند او به هر نیتی که انجام داده است  
اجمالاً " یاد کنیم :

۱ - انوشروان دستور داد کتاب معروف کلبه و دمنه<sup>۲۴</sup> را از هندوستان به ایران آوردند  
و آن را از زبان سانسکریت ( زبان کهنه هندیان ) به زبان پهلوی ساسانی برگردانیدند  
و از آن بهره جستند . همین کتاب در سده دوم هجری به وسیله ابن مقفع از پهلوی به

عربی ترجمه شد سپس در اواسط قرن ششم هجری به دست ابوالمعالی نصرالله منشی بهرامشاه غزنوی از عربی به فارسی درآمد و بیش از پیش مورد استفاده قرار گرفت. حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی چنانکه می‌دانید برخی قطعات ادبیش در مدارس و دانشگاهها تدریس می‌شود.

۲ - هفت تن دانشمند نامور رومی که از بیدادگری ژوستینین امپراتور روم معاصر و رقیب انوشروان به ستوه آمده بودند از آن سرزمین گریختند و به دربار شاه ایران پناهنده شدند و مورد احترام قرار گرفتند.<sup>۲۵</sup>

۳ - در روزگار انوشروان آموزشگاه پزشکی گندیشاپور رونقی بیش از گذشته یافت.<sup>۲۶</sup>

۴ - اقدامات انوشروان در اصلاح مالیات تا حدودی مایه آسایش و توانگری مردم گردید. . . . در نتیجه رزم‌آوران ایرانی برای حفاظت از میهن خویش توانستند سالیان دراز با نیرومندترین دولت آن زمان یعنی دولت روم زدوخورد کنند و چنان ترس و واهمه‌ای در دل رومیان بیندازند که یکی از مورخان رومی معاصر انوشروان به نام پروکوپئوس چنین اعتراف کرده است: سپاهیان رومی از اسم ایرانیها بی‌اندازه بیم داشتند.<sup>۲۷</sup>

خسرو انوشروان به ساختن شهرها، آبادیها، دربندها و دژهای نظامی در مرزهای کشور علاقه فراوان نشان داده است، و در کتب تاریخی، ساخت چند شهر و آبادی بدو منسوب است: از آن جمله: یکی (انطاکیه خسرو) است که آن را همانند و بهتر از انطاکیه روم ساختند و اسیران رومی در آن جای دادند. . . . نیز شهرهای دیگر مانند شابران، تیسفون، بغداد کهن، نویندگان، دارابگرد، رومیه، اردبیل.<sup>۲۸</sup>

با وجود انتساب این دست اعمال پسندیده از بررسی آثار مورخان عربی و فارسی برمی‌آید که انوشروان پادشاهی بوده: خودگامه، مغرور، متکبر، جنگاور، حریص، شهرت طلب. . . . چون دیگر پادشاهان! چنانکه در رفع آشوب مزدکیان قسوت شاهانه را به اوج خود رسانید! به فرمانش دژخیمان درباری توده‌های انبوهی از مردم را شاه‌پسندانه از دم تیغ گذرانیدند!

همچنین جنایات دیگر که به اراده شاهانه‌اش روی داده است<sup>۲۹</sup>

یکی از دانشجویان پس‌چقدر صواب می‌کردیم و ثواب می‌بردیم در دوران انقلاب اسلامی که منجر به فرار شاه خائن و آمدن امام عزیز - رحمة الله علیه - به لاله‌زار ایران گردید. روزها در راه‌پیمایی و شبانه در پشت‌بام خانه صدها بار فریاد برآوردیم. . . . مرگ بر شاه، مرگ بر شاه، مرگ بر شاه. . . . (تحسین استاد، نشاط و شادی دانشجویان با صدای زنگ دانشکده، درس تعطیل می‌شود. . .)

## ساعت سوم

( دیگر روز کلاس رسمیت می یابد . موضوع درس : چگونگی جلوس خسرو بر تخت سلطنت و گفت و شنیدی با وزیران ... است . )

استاد با گفتن ( بسم الله الرحمن الرحيم ) درس را آغاز می کند .

دانشجویی با کسب اجازه از استاد : شما قول دادید که حدیثی در ضرورت ( بسم الله الرحمن الرحيم ) در آغاز کلام به ما یاد بدهید .

استاد : بسیار خوب همین الان هر که می خواهد یادداشت کند :

قال رسول الله : كُلُّ امْرِئٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ اسْمُ اللّهِ فَهُوَ ابْتِرٌ.<sup>۲۰</sup>

یعنی : هرکاری ارزشمند که با نام خدا آغاز نشود نارسا است .

دانشجویان : متشکریم .

استاد : به درس ادامه می دهد .

بنا به نوشته مورخان ، روزی که انوشروان بار عام می داد لباس سفید ، منقوش به رنگهای گوناگون ، شلوار آبی رنگ می پوشید . در ایوان مداین زیر قبه‌ای مزین به گوه‌های سرخ و سفید بر تخت عاج جواهر نشان می نشست ، شمشیری مرصع به کمر می بست ، تاجی زرین همانند ترازویی بر سر می گذارد که از وسط با زنجیری مطلا به سقف متصل می شد و سنگینی تاج را می گرفت<sup>۲۱</sup> ، قالیه‌های گرانبها ، پرده‌های دیبای زربفت و دیگر وسایل تجملی برشکوه و جلال مجلس می افزود ، کنار در ورودی . دو تن دربان بلند قامت ، سبیل چخماقی ، فرق در جوشن و سلاح نیزه در دست می ایستادند ، وزیران متناسب با مقامشان در جاهای ویژه<sup>۲۲</sup> خود می نشستند ، خردمندترین و نامورترین وزیر دوره<sup>۲۳</sup> ساسانی همانا بزرگمهر حکیم بود که در عصر انوشروان می زیست و در فراز و نشیب زندگی او را خردمندانه هدایت می نمود .

در یکی از چنین روزها ، پس از حضور وزیران به دربار ، سخنانی قریب بدین مضامین رد و بدل می شوند . شاه با نگاهی کبرآلود به اطرافیان و خطاب بدانان :

هان بگوئید ببینیم اوضاع و احوال کشورمان از چه قرار است ؟ آیا رعایای ما کاملاً راحتند ؟ از پرداخت خراج خشنودند ؟ آیا مزدکیان کاملاً سرکوب شده‌اند ؟ دشمنان مادر خاور و شمال در چه وضعی هستند ؟ راستی از رومیان چه خبر ؟ و پرسشهای دیگر از این دست ...

نگاهها متوجه بزرگمهر می شود . ولی او خاموش می ماند تا دیگران پاسخ دهند ...

یکی از وزیران با کرنش شه‌پسندانه از جای برمی خیزد . . . به نشانه احترام خم و راست می شود . . . دست بر سینه می گوید : شهریارا ! شهریاریت جاوید . . . رعایا در کمال

آسایشند، خراج را با خشنودی می پردازند . . .

خسرو به نشانه<sup>۶</sup> رضایت سر می جنباند و به سبیل کلفت و انبوه خود دست می کشد .  
وزیر ادامه می دهد: خوشبختانه مدتها است مزدکیان تار و مار شده اند . . . زهره<sup>۶</sup>  
نفس کشیدن ندارند . شاه شکفته تر می گردد . . .  
آنگاه به بزرگمهر نظر می افکند تا او هم سخنی بگوید . . . ولی او همچنان خاموش  
است . . .

باز همان وزیر: شاهنشاهها دشمنان ایران در دشتهای قفقاز کاملاً به عقب رانده  
شده اند . . . رومیان هم گرفتار کشمکشها و اختلافات داخلی هستند . . . از این قرار خاطر  
مبارک کاملاً آسوده باشد . . . آنگاه متواضعانه می نشیند .

وزیر دومی: با همان هیات وزیر قبلی بر می خیزد . . . ادای احترام می کند . . . دست  
برسینه می نهد! و می گوید: پادشاهها شکوهت روزافزون باد . . . کشورمان در امن و امان  
است، رعایا شادمان و دعاگوی شهریارند . . . دشمنان خارجی و آشوبگران داخلی همگی  
منلوب و سرکوب شده اند . . .

شاه شادمان: بیهنیم نظر وزیر دربار چیست؟

وزیر دربار با لباسی فاخر و مزین به جواهر . . . پس از ادای احترام و تعظیم و خم  
و راست شدن . . . دست بر سینه، چاپلوسانه تر از همه به سخن می پردازد:

شاهنشاهها ملکت پایدار، آتشت فروزان، جامت پر می، دشمنت سرنگون، دوستت  
شادکام . . . کشورمان در امن و امان است، رعایا همگی شاد و خرمند . . . جهان یگروبه  
به کام دل شاهنشاه است! به شکرانه<sup>۶</sup> این نعمتها می سزد که شاه شاهان فرمان دهدامشب  
را در دربار ضیافتی شاهانه برپا سازیم . . . شاه زادگان، موه<sup>۶</sup>بدان، وزیران . . . را فرا  
خوانیم . . . بفرمایید درباریان بساط شادی و طرب بگسترند . . . ساقیان سیمین ساق،  
حامهای سرخ قام می به گردش در آورند . . .

خنیاگران بسرایند . . . رامشگران بنوازند، و شادی و نشاط شهریار و الاتبار را دو  
چندان سازند! حاضران پیشنهاد وزیر دربار را کف زنان و آفرین گویان تایید می کنند،  
خسرو با قهقهه<sup>۶</sup> شاهانه به بزرگمهر می نگرد . . . چون او را همچنان ساکت می بیند .  
می گوید: وزیر با تدبیر تو هم به سخن درآی و بر اطلاعات ما بیفزای . . . ما بر  
این باوریم که راهنمایی و نظریات تو همواره راهگشا و سودآور است .

بزرگمهر با وقار قد بر می فرازد، بی آنکه دست بر سینه نهد به سخن می پردازد:

به نام اهورا مزدا آفریدگار جهان . . .

شاهها، شاهیت خوش فرجام باد، دشمن ایران ناپود یاد، بارها گفته ام یکی از

آفات سلطنت برانداز و قدرت‌سوز همانا وسوسه<sup>۶</sup> چاپلوسان و دروغگوی سودجویان است  
آری سودجویان متملق که در فرصتهای مناسب باد غرور در آستین قدرتمندان می‌دمند و  
آنان را به ورطه<sup>۷</sup> سقوط می‌کشانند . . .

شاه قدری خود را جمع و جور می‌کند ، شاهانه سرتکان می‌دهد . . .  
وزیران و مشاوران حاضر در جلسه سخت دژم می‌شوند و با کراهت بزرگمهر را می-  
نگرند .

بزرگمهر به سخن ادامه می‌دهد : از شهرستانها شکایت‌نامه‌هایی به من رسیده‌است  
که مردم از پرداخت‌بازهای سنگین سخت‌دلخورند . . . گه‌گاه با باژگیران درگیر می‌شوند . .  
هر زمان صلاح دانستید بفرمایید تعدادی از این شکایت‌نامه‌ها را به محضرتان بیاورم . .  
باز هم می‌گویم اگر توده‌های مردم از شاه و کارگزاران دولتی خشنود باشند از دشمنان  
خارجی هراسی نخواهیم داشت . . . و به عکس . . . شاه از لحن بیباکانه بزرگمهر خشم‌آلود  
به خود می‌پیچد ، زیر لب می‌ژکد ، ولی از جهت نیاز به رای و خرد وی ، سخنان بی -  
پیرایه‌اش را تحمل می‌کند ، از جای پر می‌خیزد ، چند قدم راه می‌رود ، پس از لحظه‌ای  
اندیشه با تکلف می‌گوید : وزیر خردمند باز هم بگوی آنچه را که دیده‌ای و شنیده‌ای . . .  
سخن شنیدن از حکیمی چون تو با همه تلخی بر شیرین دارد .

بزرگمهر : شهریارا من از روزگار درسها فرا گرفته‌ام ، فراز و نشیبها پیموده‌ام اکنون  
بر آنم که همه دانش و تجربه<sup>۸</sup> خود را در راه خدمت به هم‌میهنانم و سرفرازی ایران عزیز  
بکار برم . . . سفارش می‌کنم که صنعتگران و پیشه‌وران و کشاورزان را دریابید ، اینان کلید  
خزانه روزیند . . . پشتوانه<sup>۹</sup> واقعی حکومتند ، خشنودی آنان را غنیمت بدانید و دیگر  
بار می‌گویم از باژ و ساو کمرشکن بکاهید . . .

شاه بیش طاقت نمی‌آورد ، عنان تحمل را از دست می‌دهد ، سخنان بزرگمهر را قطع  
می‌کند و خطاب به حاضران می‌گوید : بسیار خوب گفتگو و رای‌زنی بس است . . . برخیزید  
و به کارهای کشور بپردازید . . . چندی است ما بر آن شده‌ایم که فرمانداران و سران ومهان  
و بزرگ زمینداران را از سراسر کشور به دربار فرا خوانیم تا درباره<sup>۱۰</sup> آیین باج و ساو . . .  
با آنان به گفتگو بپردازیم و مردم را بیش از پیش خشنود سازیم . . .

ساعت چهارم

( دیگر روز دانشجویان و استاد در کلاس حضور می‌یابند . )

استاد : بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ، دانشجویان عزیز گوش کنید تا یکی از شاهکارهای

انوشروان به اصطلاح عادل را برای تان نقل کنم .

دانشجویان : مشتاقیم .

استاد : خوب . . . اگر خاطرتان باشد در جلسه پیش گفتم به فرمان انوشروان بزرگان کشور را برای مشورت درباره، آیین خراجگذاری به دربار فرا خواندند . اینک دنباله ماجرا در آن روز . . . ایوان مداین با شکوه و جلال فرورانگیزی زیور یافت . دهها تن نگهبان درباری (با دردست داشتن درفشهای زربفت) در دو طرف مسیر تا مدخل ایوان صف کشیدند . . .

مدعوبین شاه : فرمانداران ، بزرگ زمینداران ، مهان و سران برخی اصناف . . . از وسط دو ردیف نگهبانان و درفشداران گذشتند تا به ایوان مداین رسیدند و گروهی پس از گروهی در جای معین و مختص به خود نشستند . . .

مخصوصاً " گروه دبیران در حالی که دفتر و دوات و قلم به دست داشتند نمایانتر بودند . پس از لحظه‌ای موبدان زردشتی و وزیران آمدند و در جایگاه خود نشستند . آنگاه انوشروان با تبختر و نخوت شاهانه در حالی که دو تن نگهبان مسلح با لباس مخصوص نگهبانی او را بدرقه می‌کردند قدم به ایوان گذارد . . . حاضران به احترام برخاستند دست برسینه نهادند ، تعظیم کنان خم و راست شدند . . . شاه دستور نشستن داد . . . سکوت همراه با کرنش و دلهره حکمفرما گردید . . . شاه به قصد سخن گفتن در جایگاه ایستاد . . . نگاهی مفرورانه به مجلسیان افکند و خطاب به آنان : باید بدانید شما را برای چه کاری فراخوانده‌ایم . . . برخی حاضران آری شهریارا ! و شاید بدانید که شهریاران ایران پیش از من برای هزینه کشور از مردم خراج می‌گرفته‌اند . از برخی جاها یک سوم درآمد از برخی جاها یک چهارم ، از برخی جاها یک پنجم ، از برخی جاها یک ششم . . . حاضران آری شاهنشاه !

البته این خراجها را به فراخور آبادانی دریافت می‌کردند . . . از گیاهان خوشبو هم مقداری معین خراج عاید خزانه می‌گردید . . . پدرم قباد فرزند فیروز ساسانی در پایان فرمانروایش فرمود زمینها را اندازه‌گیری و ارزیابی کنند تا خراج درست‌تر و عادلانه‌تر بر آنها نهد ولی عمرش وفا نکرد و به سرای دیگر شتافت . . .

اینک ما بر آن شده‌ایم که کار ناتمام پدر را تمام کنیم . . . ما صلاح دیده‌ایم که بر کشتزارها ، نخلها ، زیتونها و گیاهان خوشبو خراج مقرر سازیم و می‌فرماییم که سالی سه بار خراج ثابت دریافت شود . . . باید بدانید که این درآمدها را در خزانه ذخیره می‌کنیم تا به‌گاه نیاز ما را چاره‌ساز آید ، مخصوصاً در هنگام نبرد با دشمنان بتوانیم از میهن‌خویش دفاع کنیم . . . اکنون شما فرمانداران ، زمینداران اندیشمندان و نویسندگان . . .

که پشتوانه دولتید در این باره چه می‌اندیشید؟ چه می‌گویید آیا رای ما را کاملاً می‌پسندید؟ ...

حاضران مجلس همگی خاموش ... سرها پایین ...

خسرو دوباره ولی‌اندکی رساتر پرسش خود را تکرار نمود ... باز از حاضران پاسخی نشنید ... زیرا با سابقه‌ای که از خشم شاهانه داشتند از بیم جان حرفی نزدند، شاه سومین بار رساتر و آمرانه‌تر چرا ساکتید؟ چرا جواب نمی‌دهید؟ شما را فراخوانده‌ایم که نظر بدهید و ما را تأیید کنید و دلگرم سازید. هان یکی پاسخ دهد. جوانی از آن میان برخاست و گفت: شهریارا! دادارت عمر دراز دهد ... آیا می‌خواهی بر چیزهای نا - پایدار خراج پایدار نهی؟ آیا می‌خواهی بر درختان مو و نخل که از میان می‌روند، بر کشتزارها که متغیرند و پژمرده می‌شوند، بر نهرها، چشمه‌ها، کاریزها که می‌خشکند ... خراج ثابت نهی؟ ... انوشروان از سخنان او سخت برآشفته ... غرور شاهنشاهی سراسر وجودش را گرفت! خشم‌آلود آن جوان را نهیب زد که خاموش ... و فریاد کشید: ای تیره دل نگون بخت از کدام گروهی؟

جوان با بانگی رسا و دلیرانه: من مردی از دهبیرانم ... خسرو دیگر بار نعره شاهانه برکشید: هان گروه دهبیران بزنی‌دش با دوات تا بمیرد و کیفر گستاخی خود را ببیند ... برخی دهبیران گرد او و چند تن درباری درحالی که از گستاخی وی بی‌زاری می‌جستند و رای شاه را صواب می‌شمردند بدو حمله کردند با دوات چندان زنده‌اش تا هلاک شد.<sup>۳۲</sup> آنگاه برخی حاضران که از بیم جان هراسناک شده بودند با لکنت‌زبان گفتند شاهنشاه ما فرمانبریم! هرچه خراج بر ما نهید می‌پذیریم! انوشروان از این رویداد دلخراش سخت برآشفته ... انگشت خود را به دندان‌گریزد و در زیر لب چیزی گفت و خشم‌آلود و پریشان از دربار بیرون رفت!

در این لحظه دانشجویان غرق در حیرت شدند و بر نظام ظالمانه شاهنشاهی نفرین فرستادند.

یکی از دانشجویان: سرانجام زندگی بزرگمهر به کجا فرجامید؟

استاد: اقوال مختلفی در دست است. از جمله ابوالفضل بیهقی مورخ امین و نامور (متوفی ۴۷۰-ق) داستانی در این زمینه به رشته نگارش کشیده است که بر بیدادگری انوشروان دلالت دارد.

دانشجویان علاقمند این داستان را در کتاب تاریخ بیهقی<sup>۳۳</sup> مطالعه نمایند.

در این جا چند سطر از آن حکایت را برایتان می‌خوانم: "چنان خواندم که چون بزرگمهر حکیم از دین گبرگان دست برداشت که دین با خلل بوده است و دین عیسی

پیغمبر - صلوات الله علیه - گرفت و برادران را وصیت کرد که در کتب خوانده‌ام که آخره الزمان پیغامبری خواهد آمد نام او محمد مصطفی - صلی الله علیه ( و آله ) و سلم . اگر روزگار یابم نخست کسی من باشم که بدو بگروم و اگر نیابم امیدوارم که حشر ما را با امت او کنند . شما فرزندان خود را همچنین وصیت کنید تا بهشت یابید . این خبر به کسری نوشیروان بردند . کسری به عامل خود نامه نوشت که در ساعت چون این نامه بخوانی بزرگمهر را با بند گران و غل به درگاه فرست ، عامل به فرمان او را بفرستاد و خبر در پارس افتاد که بازداشته را فردا بخواهند برد . حکما و علما نزدیک وی می آمدند و می گفتند که ما را از علم خویش بهره دادی و هیچ چیز دریغ نداشتی تا دانا شدیم ، ستاره روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی و آب خوش ما بودی که سیراب از تو شدیم و مرغزار بزمیوه ما بودی که گونه گونه از تو یافتیم . پادشاه بر تو خشم گرفت و ترا می برند و تو نیز از آن حکیمان نیستی که از راه راست بازگردی ما را پادگاری ده از علم خویش . گفت وصیت کنم شما را که خدای را عزوجل به یگانگی شناسید و وی را اطاعت دارید و بدانید که کردار زشت و نیکوی شما می بیند و آنچه در دل دارید می داند و زندگانی شما به فرمان او است و چون کرانه شوید بازگشت شما بدوست و حشر و قیامت خواهد بود و سؤال و جواب و ثواب و عقاب و نیکویی گوئید و نیکوکاری کنید که خدای عز و جل که شما را آفرید برای نیکی آفرید . . .

سخن استاد که بدین جا رسید نگاهی به کلاس انداخت و گفت هرکس مایل است به عدالت شاهانه بیشتر پی برد بقیه داستان را در تاریخ بیهقی بخواند تا بدانجا رسد که : " آخر (شاه) بفرمود تا او را کشتند و مثلہ کردند ، و وی به بهشت رفت و کسری به دوزخ "

نیز برای کسب اطلاع بیشتر درباره بزرگمهر بشگرید به کتاب خسرو انوشروان در ادب فارسی که بخشی از این کتاب بدان وزیر کم نظیر اختصاص یافته است .

### دقایق آخرین :

استاد ضمن تشکر از توجه و اشتیاق دانشجویان گفت : آری چنین بوده است آیین شاهان بدفرجام و شهریاران خود کام در روزگاران قبل و بعد از اسلام که در برابر سختی برحق به چنین شاهکارهایی دست می زدند و صدای هر مظلوم با شهامت را ظالمانه در گلو خفه می کردند ، می سزد که همصدا با استاد سخن بگوئیم :

نماند ستمکار بد روزگار      بماند بر او لعنت پایدار<sup>۳۴</sup>

در قرآن مجید شاهان بدین گونه یاد شده‌اند: **إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا**<sup>۲۵</sup>.  
و در این گفتار گهربار سرور متقیان امیر مومنان - علیه السلام - هم لحظه‌ای  
بیندیشید تا دریابید میان آیین انسان‌ساز اسلامی با نظام انسان سوز سلطنتی تفاوت‌ره  
از کجاست تا به کجا؟

از رسول الله - صلوات الله علیه و آله - بارها شنیدم که می‌گفت هرگز امتی مقدس  
شمرده نشود که در آن امت نتوان حق ضعیف را بدون لکنت زبان از قوی گرفت.<sup>۲۶</sup> فضل و  
رحمت نامتناهی خدا باد بر امیرالمؤمنین - علیه السلام - پرورش یافته در مکتب بهترین  
معلم انسانیت: محمد بن عبدالله - صلوات الله علیه و آله - به گواهی تاریخ شیعیان  
علی - ع - بیش از هزار و سیصد سال با خلفاء جبار و شاهان تبهکار پنهان و آشکار در  
جدال و پیکار به‌سرآوردند، تلاشها و فداکاریها نمودند، جانها نثار کردند تا در فرخنده  
روز ۵۷/۱۱/۲۲ طلسم کفر گرفته شاهنشاهی را شکستند و آیین سعادت آفرین و عدالت-  
گستر اسلامی را مستقر ساختند، الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن.<sup>۲۷</sup>

امیدواریم از این پس مردم قهرمان ایران گردونه انقلاب اسلامی را هر چه بیشتر  
نیرو بخشند و در نبرد با شه‌منشان و اهریمنان و حمایت از ستمدیدگان بیش از پیش پیروز  
گامیاب شوند.

ایدون باد... در این لحظه زنگ دانشکده به نوا درآمد و پایان ساعت را اعلام  
نمود دانشجویان صمیمانه از استاد خود تشکر نمودند و استاد هم... بار دیگر صدای  
ایمان افزای صلوات در فضای کلاس طنین افکند: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

مآخذ

- ۱: قرآن مجید - یوسف، ص (۱۱۱).
- ۲: کتاب خسروانوشروان - در ادب فارسی، ص ۵ - از: علی مرزبان راد - تهران ۱۳۵۶ - ش.
- ۳: عدل الهی، ص ۹ - از: شهید آیه الله مطهری - تهران ۱۳۴۹ - ش.
- ۴: سیری در نهج البلاغه، ص (۱۱۰) - از: استاد شهید آیه الله مطهری - رحمة الله  
علیه - ۱۳۵۴ - ش.
- ۵: قصاید سعدی، ص ۶۴ - به اهتمام محمد علی فروغی - تهران ۱۳۲۰ - ش.
- ۶: تاریخ ادبیات رضازاده شفق، ص ۵۹ - تهران ۱۳۲۱ - ش.
- ۷: ترجمه تفسیر کبیر طبری - جلد ۳، ص ۳۴۳ به ۳۴۴ - به اهتمام حبیب یغمایی - تهران ۱۳۵۶ - ش.

- ۸: تاریخ بلغمی ، ص ۳۴۵ (به کوشش محمد پروین گنابادی - تهران ۱۳۴۱) - ش .
- ۹: دیوان منوچهری ، ص ۵۳ - به کوشش دبیرسیاقی - تهران ۱۳۲۶ - ش .
- ۱۰: دیوان امیرمعزی ، ص ۵۴۵ - به کوشش عباس اقبال - تهران ۱۳۱۸ - ش .
- ۱۱: بوستان سعدی ، ص ۸ - به اهتمام فروغی - تهران - ۱۳۲۰ - ش .
- ۱۲: مروج الذهب ، ص ۱۶۵ - علی بن حسین مسعودی - چاپ مصر - ۱۳۲۶ - ق .
- ۱۳: خسرو انوشروان در ادب فارسی ص (۳۲۱)
- ۱۴: شاهنامه فردوسی ص ۴۷۲ - چاپ امیرکبیر - تهران ۱۳۴۳ - ش .
- ۱۵: الذخائر و التحف ، ص ۱۲۷ - قاضی رشید بن زبیر - چاپ گویت - به کوشش محمد حمیدالله سال ۱۹۵۹ - م .
- ۱۶: سیاستنامه ، ص ۲۹ - منسوب به خواجه نظام الملک - به کوشش عبدالرحیم خلخالسی - تهران ۱۳۱۰ - ش .
- ۱۷: النساء / (۶)
- ۱۸: المائده / (۱۱)
- ۱۹: نهج الفصاحه ، ص ۱۹۰ ترجمه ابوالقاسم پاینده - تهران ۱۳۴۱ - ش .
- ۲۰: خدمات متقابل ، ص ۵۲ - از شهید مطهری - تهران ۱۳۴۹ - ش .
- ۲۱: تفسیرالمیزان جلد ۳۶ ، ص ۸۵ - تهران ۱۳۵۹ - ش .
- ۲۲: لغتنامه دهخدا - حرفس ، ص ۶۰۲ - تهران ۱۳۴۰ - ش .
- ۲۳: برای اطلاع بیشتر درباره سلمان فارسی بنگرید به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران از ص ۴۹ تا ۶۱ تهران ۱۳۴۹ - ش .
- ۲۴: خسرو انوشروان در ادب فارسی ، ص (۴۱) .
- ۲۵: همین کتاب ، ص ۱۵۵ .
- ۲۶: همین کتاب ، ص ۵۲ .
- ۲۷: کتاب جنگهای ایران و روم ، ص ۱۷۰ - از پروکوپئوس رومی - ترجمه محمد سعیدی - تهران ۱۳۳۸ - ش .
- ۲۸: خسرو انوشروان در ادب فارسی ، ص ۳۳ .
- ۲۹: همین کتاب ، ص ۲۹۲ .
- ۳۰: تفسیر نمونه - جلد اول ، ص ۸ - تهران ۱۳۵۲ - ش .
- ۳۱: خسرو انوشروان در ادب فارسی ، ص ۷۸ .
- ۳۲: تاریخ طبری ( تاریخ الامم والملوک - ) ، ص ۹۳۶ - چاپ لیدن سال ۱۸۸۲ - م .
- ۳۳: تاریخ بیهقی ، ص ۳۳۳ - به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض - تهران ۱۳۲۴ - ش .

۳۴: بوستان سعدی ۱۰۰۰، ص ۵۴.

۳۵: النمل، ص ۳۴.

۳۶: نهج البلاغه، ص ۱۰۱۲ - (به اهتمام فیض الاسلام - رحمه الله علیه - تهران ۱۳۲۶) - ش.

۳۷: الفاطر /، (ص ۳۲)

من درد تو را زدست، آسان ندهم  
از دوست به یادگار دردی دارم  
دل برنگنم ز دوست تا جان ندهم  
گان درد به صد هزار درمان ندهم

هر روز دلم در غم تو زار تراست  
بگذاشتیم، غم تو نگذاشت مرا  
و ز من دل بیرحم تو بیزار تراست  
حقا که غمت از تو وفادار تر است

سودای تو را بهانه‌ای بس باشد  
در گشتن ما چه می‌زنی تیغ جفا  
مدهوش تو را ترانه‌ای بس باشد  
ما را سر تازیانه‌ای بس باشد  
جلال الدین مولوی